

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

آلترناتیوسازی یا چلبی سازی؟ مسئله این است!

با اعلام مواضع جدید مجاهدین، روند آلترناتیوسازی در خارج کشور، و بوسیله اپوزیسیون حکومت اسلامی، وارد مرحله جدیدی شده و در آینده شاهد «مذاکرات» و «گفتگوها»ی آن دسته از رهبران مختلف سازمان های سیاسی ایرانی با مقامات کشورهای مقتدر خواهیم بود که مدعی آلترناتیو بودن هستند. یا، بهتر است بگویم، کوشش های تاکنون مخفی نگاهداشته این «رهبران» آشکار تر از همیشه خواهد شد. توجه کنید که در این صفت آخر (یعنی «آشکارتر») چندان تناقضی وجود ندارد. آنها کوشیده اند تا «مذاکرات» خود را مخفی نگاهدارند اما همگان بوجود احتمالی این «مذاکرات» واقف بوده اند.

esmail@nooriala.com

چندی پیش، خبرگزاری "رویترز" چنین خبر داد که: «چهار نماینده کنگره آمریکا در پاریس با مریم رجوی، یکی از سران سازمان مجاهدین خلق، دیدار کرده اند. این دیدار در روز یکشنبه هفدهم فوریه (بیست و نهم بهمن)، در هتلی در پاریس انجام شده و طی آن مریم رجوی از اعضای کنگره خواسته تا باراک اوباما را متقاعد کنند که سازمان مجاهدین را به عنوان آلترناتیوی برای دولت ایران در نظر بگیرد... یکی از مسئولان سیاست خارجه دولت باراک اوباما نیز به رویترز گفته است: "ایالات متحده باید به جای مذاکره بی‌ثمر با حاکمان ایران با نیروهای اپوزیسیون که آنها را به رسمیت می‌شناسد گفت‌وگو کند". بنظر من، با اعلام مواضع جدید مجاهدین، روند آلترناتیوسازی در خارج کشور، و بوسیله اپوزیسیون حکومت اسلامی، وارد مرحله جدیدی شده و در آینده شاهد «مذاکرات» و «گفتگوها»ی آن دسته از رهبران مختلف سازمان های سیاسی ایرانی، با مقامات کشورهای مقتدر، خواهیم بود که ادعای آلترناتیو بودن دارند. یا، بهتر است بگویم، کوشش های تاکنون مخفی نگاهداشته این «رهبران» آشکار تر از همیشه خواهد شد. توجه کنید که در این صفت آخر (یعنی «آشکارتر») چندان تناقضی وجود ندارد. آنها کوشیده اند تا «مذاکرات» خود را مخفی نگاهدارند اما همگان بوجود احتمالی این «مذاکرات» واقف بوده اند.

اما، برآستی، چرا در گذشته اینگونه مذاکرات «رهبران سازمان های سیاسی اپوزیسیون» با اینگونه مقامات مخفی نگاه داشته می شده؟ و چگونه است که فکر می کنم از این پس، خواست بی پرده خانم مریم رجوی روندی را آغاز کرده است که طی آن لزوم پنهانکاری از بین رفته و از این پس هر «رهبر» مدعی آلترناتیو بودن با سینه سپر کرده و قد افراشته خواهد کوشید تا به دیگران ثابت کند که او بیش از رقابیش در جلب نظر مقامات کشورهای غرب و شرق موفق بوده است. پنهانکاری ناشی از «قیح» یا زشتی کاری است که انجام می دهیم و تاکنون، در بین ما ایرانیان، «قیح مذاکره با مقامات کشورهای دیگر» دارای دو سرچشمه بوده است: یکی عمومی و یکی اختصاصی. در جنبه عمومی آن، می توان براحتی دید که از آغاز عصر استعمار و کشورگشائی کشورهای صنعتی شونده غرب، پدیده «دست نشانده بیگانگان بودن» در بین جوامع استعمار زده پدیده ای زشت و قبیح محسوب می شده است. در جنبه اختصاصی اما «مسئله زشتکاری» در آنجائاتی که استعمار نه بصورت های آشکار تجاوز و تصرل، که در راستای پیدا کردن و خریدن رجال محلی، صورت می گرفته و

حکومت‌ها در ظاهری مستقل اما با باطنی وابسته و دستورگیرنده عمل می‌کرده‌اند، پیچیده‌تر و عمیق‌تر هم شده‌است.

کشور ما هرگز، جز برهه‌هایی کوتاه و چند ساله، دچار تجاوز و اشغال، و در نتیجه استعمار مستقیم، نبوده اما عمیقاً و وسیعاً با مسئله حکومت‌های دست‌نشانده و نوکر صفت و رجال خودفروخته روبرو بوده است و، به همین دلیل، عمل «رو به بیگانه کردن و از او طلب حمایت و دخالت نمودن» سخت قبیح محسوب می‌شده است.

اگر امروز گروهی رضاشاه را دست‌نشانده انگلیس‌ها، و محمدرضاشاه را دست‌نشانده آمریکاییان می‌دانند، اگر گروهی دیگر می‌کوشند تا ثابت کنند که دکتر مصدق به نفع بیگانگان کار می‌کرده است، اگر امروز حزب توده بدنامی وابستگی به شوروی را در تاریخ خود دارد، و اگر مجاهدین بخاطر رفتن به زیر چتر حمایتی صدام حسین و مشارکت با او در جنگ با حکومت نابحق اسلامی در ایران مورد شماتت قرار دارند، همه بخاطر وجود آن عنصر «قباحت» در امر «دست‌نشانده‌گی» است، بی آنکه در هر طرف مجادله بتوان به ضرس قاطع دید که شماتت کنندگان خود از اتهام «وابستگی» بری باشند. به عبارت دیگر، وقتی امری در انظار ملتی قبیح شد آنگاه هرکس می‌تواند به نفع خود از آن بهره‌جسته و مخالف و رقیب خود را متهم به آن زشتکاری کند. که این خود موضوع مطلبی جداگانه است و من وارد آن نمی‌شوم.

اما اینکه می‌گویم با سخنان خانم مریم رجوی صفحه تازه‌ای در کتاب آلترناتیوسازی باز شده، از این سر است که احساس می‌کنم حکومت اسلامی شرایطی را برای جامعه ما و بخصوص اپوزیسیون در تبعیدش فراهم ساخته که قبیح «طلب حمایت از بیگانه» بسرعت از بین رفته و حتی نوعی غرور و کوشش برای علنی شدن ارتباط‌ها جای آن را می‌گیرد.

از سوی دیگر اما می‌توان این پرسش منطقی را نیز مطرح کرد که: «اگر وظیفه آلترناتیو حکومت اسلامی جلب نظر قدرت‌ها و دولت‌های دیگر و جلب حمایت آنها در راستای تقویب مبارزه علیه حکومت اسلامی است چرا روندی را که از جانب خانم رجوی علنی شده باید در ردیف رفتارهای سیاسی قبیح گذاشت و از حدوث آن خوشحال نبود؟»

من، هفته گذشته، در زمره ویژگی‌های یک «سرمایه ملی» به این نکته نیز اشاره کردم که اعتبار هر سرمایه ملی در پاک بودن و بند و بست نکردن با بیگانه و خود را متعلق به مردم دانستن است. حال، به مدد احتجاجات زیر، می‌توانم این «معیار» را گسترش داده و آن را در مورد احزاب و تشکلات و شخصیت‌های سیاسی مدعی آلترناتیو بودن نیز بکار برم.

نخست اینکه اگر معتقد باشیم «یکی از وظایف آلترناتیو مذاکره با دول خارجی و جلب حمایت معنوی و مادی آنها است» آنگاه باید بتوانیم دریابیم که آیا آنکه دست به «مذاکره با دول خارجی و جلب حمایت معنوی و مادی آنها» زده براستی «آلترناتیو حکومت اسلامی» هم محسوب می‌شود و یا گروه و

سازمان و شخصیت و رهبری است که خود می پندارد می توان، به صرف ادعای شخصی، «آلترناتیو» شد؟

توجه کنیم که در اینگونه موارد مطرح ساختن هرگونه استدلالی برای برحق نشان دادن «ادعا» بی فایده است و نمی توان ادعا را با دلایل خارج از حوزه آن ادعا به اثبات رساند. برای روشن شدن مطلب، مثلاً، همه می دانیم که مجاهدین، چه قبل و چه بعد از انقلاب، مبارزات فراوان کرده، کشته ها گرفته و کشته ها داده، زندان ها کشیده و شکنجه ها دیده اند. اما هیچ کدام از این واقعیت ها، حتی اگر جریان رفتن به عراق و همکاری با صدام حسین را نیز فراموش کنیم، دلیلی برای آلترناتیو بودن آنها بشمار نمی روند. اینکه آنها سازمان متشکل دارند، افراد رزم آزموده و رهبری متمرکز دارند، و شورای ملی مقاومت شان بازوی سیاسی آنها است نیز، هیچ یک، دلیلی بر آلترناتیو بودن این سازمان نیست. این مطلب را خود اینگونه «رهبران» از من و شما بیشتر و بهتر می دانند. اگر مجاهدین برآستی آلترناتیو حکومت اسلامی بودند، خانم مریم رجوی چه نیازی داشت که از سناتورهای امریکائی بخواهد تا «باراک اوباما را متقاعد کنند که سازمان مجاهدین را به عنوان آلترناتیوی برای دولت ایران در نظر بگیرد»؟ همین درخواست نشانه آن است که «آلترناتیو بودن» یک سازمان یا یک جریان و شخصیت، همواره، منوط و مشروط به تصدیق یک نیروی خارج از خود آن سازمان یا جریان و شخصیت است و در این مورد ادعای صرف معنائی ندارد. پس، می توان صورت مسئله را چنین مطرح کرد که: اگر نخواهیم آقای اوباما منشاء آلترناتیو شدن ما باشد چاره کارمان چیست؟

نظر همیشگی من روشن است: راهی جز بازگشت به تنها «منشاء حقانیت» هر ادعای آلترناتیو بودن وجود ندارد و آن منشاء و سرچشمه همانا موافقت یک ملت، یا اکثریت فعال و سیاسی آن ملت است و بس.

توجه کنید: آلترناتیو را ما نمی سازیم. ما هرآنچه را در چنته داریم بکار می بریم تا تشکیلاتی منسجم و با هویت را از طریق ایجاد ائتلاف های سیاسی بوجود آوریم. آنگاه، با عمل شفاف خود در برابر مردم، و نشان دادن توانائی های خویش در حفظ منافع ملی، می توانیم رفته رفته تبدیل به نیروئی تأثیرگذار شویم و بر اساس واقعیت کنش مثبت مردمان نسبت به خویش است که احتمال دارد بتوانیم تبدیل به حلقوم و سخنگوی آنان شویم.

آری، آلترناتیو با قدرت ها و دول مختلف گفتگو و مذاکره می کند، اما آلترناتیو شدن کار هر گروه و شخصیتی نیست و حقانیت آن را اکثریت مردمان یک جامعه تأیید و تصدیق می کنند و بس؛ و در غیاب این تأیید، هرگونه ادعائی پوچ و بی معنی و از سر خودستائی است. بقول ملک الشعرای بهار، باید به این مدعیان بی پشتوانه گفت که: «غوره نشده مویز گشتی؟ احسنت!» و عاقبت اینکه در غیاب سرچشمه حقانیت یافتن و تأیید گرفتن از مردم است که سازمان ها و شخصیت های مخالف حکومت اسلامی ناگزیرند به دیگران رو کنند و با آنها وارد معامله شوند.

آلترناتیو واقعی شدن به معنای پذیرفته شدن حداکثری از جانب مردم و داشتن «مأموریت و وظیفه» از جانب آن اکثریت است و چنین مأموریتی نه به آسانی به دست می آید و نه می توان آن را به التماس از بیگانگان طلب کرد.

خوشبختانه، در پی حمله آمریکا به عراق، در زبان رایج سیاسی کنونی اپوزیسیون حکومت اسلامی اصطلاح جالبی باب شده به شکل «چلبی سازی» که نوعی «آلترناتیو سازی قلابی» را معنی می دهد. "احمد چلبی" دست نشانده حکومت آمریکا بود و تنها توانست، سوار بر تانک ها و هواپیماهای آمریکائی، چند صباحی جای صدام را پر کند. آنچه از او باقی ماند همین اصطلاح «چلبی سازی» است که به نظر می رسد اکنون هواخواهان و داوطلبان متعددی در بین اپوزیسیون ایرانی پیدا کرده است، بی آنکه خواسته باشم بگویم که حکومت اسلامی حکومتی مستقل و خودمختار است. وابستگی عاجزانه این حکومت به چین و روسیه آفتاب پشت ابر نیست. یعنی، سخن من ربطی به واقعیت حقارت آمیز دست نشاندگی حکومت اسلامی ندارد و ناظر بر جریاناتی است که در ساحت اپوزیسیون این حکومت، آن هم در خارج کشور، می گذرد.

من، دو سال پیش، درباره کنفرانس اول استکهلم (که اکنون احتمالاً از دل آن نهادی به نام «اتحاد برای دموکراسی» بیرون آمده و در آینده اعلام موجودیت خواهد کرد)، یعنی کنفرانسی که زیر سایه بنیاد اولاف پالمه و پشت درهای بسته برگزار شد، چنین نوشتم:

«می گویند: "این سوءظن آفرینان، با شایع کردن احتمال "چلبی سازی" در این همایش ها، قصد مشوب کردن اذهان را دارند". اما آیا «چلبی سازی» روندی جعل شده از جانب اعتراض کنندگان [به این کنفرانس] است؟ آیا اصل مفهوم چلبی سازی بر بنیاد این واقعیت منطقی گذاشته نشده که هر نیروی نظامی مهاجمی، خود راساً و مستقلاً دولت آینده کشور مورد تهاجم را تعیین می کند، و کرزای را در افغانستان و چلبی را در عراق بر سرکار می نشانند؟ آیا منطقی است که کشوری مقتدر و مهاجم که همه گزینه ها را بر روی میز نگاهداشته هیچ به عواقب حمله نظامی خود نیاندیشد؟ آیا فکر نخواهد کرد که اگر، در پی حمله نظامی اش، «حکومت کشور مورد تهاجم» سقوط کند کار مملکت به دست چه کسانی خواهد افتاد؟ آیا این توهم و خیال است که هم اکنون ده ها «چلبی ایرانی» در راهروهای وزارت خارجه و کنگره آمریکا روز را به شب می رسانند؟ آیا کنفرانس استکهلم در پی چلبی یابی و چلبی سازی بود؟ آیا در آنجا طرح هائی برای تصرف قدرت در آینده ایران مطرح می شد؟ ما نمی دانیم! چرا که درهای این همایش بروی رسانه های عمومی بسته بود؛ و این در بسته بودن راهی را جز گسترش حدس و گمان و استشمام بوی توطئه برای آنان که نگران کشورشان هستند باقی نمی گذاشت. باری، "شفافیت" تنها برای کارکردهای حکومت های مدرن نیست که یک ضرورت اجتناب ناپذیر محسوب می شود، گروه های مخالف یک حکومت استبدادی نیز، برای نشان دادن شفاف فواید ساز و کارهای خود، ناچارند که از همین شفافیت برخوردار باشند. در واقع، این "پرده نشینان" اند که بر غلظت کدورت فضای

سیاسی و گسترش تئوری های توطئه می افزایند؛ نه اعتراض کنندگانی که از سر دلسوزی برای وطن خویش وظیفه خود می دانند که صورت مسئله را در برابر دیدگان هموطنان شان بنشانند».(*)

و امروز، دو سال گذشته از آن ماجرا، می خواهم اقرار کنم که در ارزیابی آن روز خود بخطا رفته ام و اکنون به تجربه دریافته ام که در امر تفکیک آلترناتیوسازی از چلبی سازی، تنها «شفافیت» چاره کار ما نیست، چرا که اکنون حریفان با سینه سپر کرده به پیش آمده اند و خواست «چلبی شدن» را با افتخار بیان می کنند و، با فرو شکستن قبح این ماجرا، یقین بدانید که از این پس شاهد ظهور «چلبی های شفاف» نیز خواهیم بود.

در این میان اما، توجه به یک نکته دیگر هم ضروری است. برخی از سیاست بازان ما در اپوزیسیون ممکن است تصور کنند که چون ملت ایران در بن بست قرار گرفته و کوشش هایش برای سرنگون کردن این حکومت تاکنون به نتیجه نرسیده، اگر بتوان به آنها نشان داد که تأیید و حمایت دول دیگر با ما است، همین نکته توانائی ما را در چشم مردم صد چندان کرده و امکان آن را فراهم می سازد که ما از جانب مردم خود نیز بعنوان «آلترناتیو» شناخته شویم.

از نظر من در این احتجاج اشتباهی مهلک وجود دارد. به مفروضات پایه ای اینگونه محاسبات توجه کنیم:

1. مردم در مبارزه برای سرنگونی حکومت اسلامی ناتوانند
 2. پس به کمک نیروهای خارجی نیازمندند
 3. و اکنون کار بجائی کشیده که از حمله این نیروها به ایران استقبال هم می کنند
 4. و چون، در پی سقوط حکومت اسلامی و پیدایش «خلاء قدرت»، این نیروها ناگزیر به استقرار حکومتی موافق میل خویش اند، بهتر آن است که بکوشیم به آنها ثابت کنیم که ما آن نیروی حرف گوش کن و گوش به فرمانیم.
- این محور اصلی روند «چلبی سازی» در اردوگاه مخالفان است. و بر حول همین محور است که یک نیرو یا یک شخصیت معین همه آبروی داشته و نداشته خود را مصروف متحقق ساختن تنها یک سناریو می کند؛ سناریویی که مردم را در قعر نومیدی می بیند و چلبی ها را بر فراز تانک های مهاجم به داخل کشور می برد.

من یک بار دیگر هم این نوع نگاه را، در ایام جوانی خود، که بعد از 28 مرداد 32 شکل گرفت، در بین بسیاری از بزرگ ترها دیدم. نمونه مشهور آن این بیت اخوان ثالث است؛ شاعری که خود را بصورت بی مسمائی «امید» می خواند. به سخن مهلک اش توجه کنید: «"نادر"ی پیدا نخواهد شد، امید! / کاشکی "اسکندر"ی پیدا شود». چلبی سازی یعنی با اسکندر همراه شدن و تا تخت جمشید تاختن. اما چرا این محاسبه دارای اشتباهی خطرناک است؟ بخاطر اینکه در آن احتمال پیدایش یک آلترناتیو واقعی و سکولار دموکرات در نظر گرفته نشده است. و این غفلت هم، به نظر من، ناشی از آن است که دلیل بی عملی و سکوت کنونی ملت ایران برای محاسبه کنندگان روشن نیست.

اگر ما، در محاسبه خود، این واقعیت روشن را در نظر بگیریم که کوشش های پیشین مردم ما، نه بخاطر ضعف آنان و قدرت حکومت ستمگر، که به دلیل «فقدان رهبری دلسوز و ملی»، به ناکامی کشیده شده است، و اگر میهن دوستان و معتقدان به استقلال کشور بتوانند گرد هم آیند و با شفافیت و اعتماد به نفس و سرسختی تبدیل به سخنگویان واقعی مردم شوند، آنگونه که این احتمال بواقعیت نزدیک باشد که ممکن است جمعیتی که مآلاً به خیابان خواهند آمد از آنها حرف شنوی خواهند داشت، آنگاه هرگز نیازی به توپ و تانک خارجی نخواهد بود و مردم ما نیز، همچون گذشتگان خود و مردمان کشورهای اطراف و منطقه شان، قادر خواهند بود تا، تحت رهبری آلترناتیوی که دور از گزند حکومت بوجود آمده است، لانه این جانیان قرون وسطائی را در هم بکوبند.

یعنی، می خواهیم بگویم که علیرغم این نمایش نوین روند دلشکن «چلبی سازی» و پیدایش رقبای ریز و درشتی که برای «آلترناتیو شناخته شدن» در برابر قدرت های جهانی کاسهء گدائی به دست گرفته اند، هنوز و همچنان، مشکل اصلی ما شکل نگرفتن یک آلترناتیو سکولار دموکرات و ملی و مستقل است. باید باور کنیم که، علیرغم تصور چلبی های ایرانی، این آلترناتیو را نمی توان با ادعا و التماس و توسل بوجود آورد.

آلترناتیو واقعی باید مظهر پاک بودن سیاسی، شفافیت در گفتار و کردار، عزمی جزم داشتن برای برانداختن بساط ملایان و نوچه هاشان، و تکیه نکردن جز به مردم خویش باشد. و این صفات در چلبی سازان نیست، چرا که آنان، هم از ابتدا، برای خیانت به مردم خود و بر باد دادن حیثیت و منفعت کشور خویش پای به میدان نهاده اند.

*. نگاه کنید به مقاله «گمشده ای به نام شفافیت» در سایت من به تاریخ جمعه 21 بهمن 1390 10 فوریه 2011

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>